

فهرست مطالب

۱۷	مقدمه
۱۸	ایران باستان
۲۰	حمله اعراب
۲۲	اولین حکومت مستقل
۲۳	حکومت صفاریان
۲۴	حکومت دیلمیان
۲۴	حکومت غزنویان
۲۵	حکومت سلجوقیان
۳۰	امپراتوری خوارزمشاهیان
۳۲	ایلخانان، حکومت وحشت
۳۳	تیمور، فراورده ظلم و ظلمت
۳۷	صفویه، حکومت دین و سیاست
۴۰	رابطه ایران با عثمانی
۴۷	نادر شاه افشار، ناجی ایران و بانی عصیان
۵۲	وکیل الرعایا از تبار ایرانیان
۵۴	پس از فوت کریم خان
۵۶	تاریخ قاجار با صفویه پیوند دارد
۵۷	۱. آغامحمدخان قاجار (۱۲۰۳-۱۲۱۱ هـ.ق)
۵۸	۲. فتحعلی شاه قاجار (۱۲۱۲-۱۲۵۰ هـ.ق)

۳. محمدشاه قاجار (غازی) (۱۲۵۰-۱۲۶۴ ه‍.ق)..... ۵۸
۴. ناصرالدین شاه (۱۲۶۴-۱۳۱۳ ه‍.ق)..... ۵۹
۵. مظفرالدین شاه قاجار (۱۳۱۳-۱۳۲۴ ه‍.ق)..... ۶۰
۶. محمدعلی شاه (۱۳۲۴-۱۳۲۷ ه‍.ق)..... ۶۰
۷. احمد شاه قاجار (۱۳۲۷-۱۳۴۴ ه‍.ق)..... ۶۱

متن کتاب

- فرجام بابک..... ۶۳
- سرانجام افشین..... ۶۴
- داستان عیاری که می‌خواست خلافت بغداد را براندازد..... ۶۷
- یعقوب لیث صفار..... ۷۰
- آغاز زندگی..... ۷۰
- کشورگشایی..... ۷۰
- صفات یعقوب لیث..... ۷۵
- دستهای خون‌آلود شاه‌صفی..... ۷۹
- کشتن طالب‌خان اعتمادالدوله، مجلس شراب..... ۸۱
- بدمستی..... ۸۲
- قبله عالم، امان!..... ۸۳
- چشمان ظریف..... ۸۴
- سبیل‌های مردانه!..... ۸۵
- بیچاره قاضی!..... ۸۶
- مادر خود را زنده‌به‌گور کرد!..... ۸۷
- ملکه را به دست خود کشت..... ۸۸
- اسکندر: تاریخ و افسانه..... ۹۰
- درکوه البرز..... ۹۰
- حکایت اسکندر و سقراط از زبان نظامی..... ۹۱
- خلوت ساختن اسکندر با هفت حکیم..... ۹۳
- افسانه ماریه قبطیه..... ۹۵

۹۶	اسکندر و ارسطو
۹۷	اسکندر و فور
۹۸	اسکندر در مکه
۹۹	روایت تاریخی هرودوت
۱۰۰	بت زرّین
۱۰۱	سدّ یأجوج و مأجوج
۱۰۲	اسکندر در قلعه سریر و غار کیخسرو
۱۰۳	اکباتان، بازارگاد، تخت جمشید و دیگر شهرها
۱۰۶	کومش (قومس)
۱۰۷	سرزمین سکاها و زبان پهلوی
۱۰۷	جنايات امویان و عباسیان
۱۰۹	خانقاه
۱۱۰	ابوالفوارس و علاءالدوله
۱۱۲	فضلاى معروف دوره غزنوی
۱۱۳	زندگانی عیاران
۱۱۶	زندگانی یعقوب لیث
۱۱۸	مغول‌ها و چنگیزخان
۱۱۸	عاقبت سلطان محمد خوارزمشاه
۱۲۰	تهاجم بر ضد تنگوت‌ها، مرگ چنگیزخان
۱۲۵	جانشینی چنگیزخان
۱۳۲	زندگی خصوصی چنگیزخان
۱۴۵	مدرسه بخارا
۱۴۶	مسجد الاقدام
۱۴۷	اهرام مصر
۱۴۹	داستان خصب
۱۵۱	داستانی از طاعون بزرگ در دمشق
۱۵۲	مراسم تشییع جنازه در دمشق و هندوستان
۱۵۵	اوضاع اجتماعی اصفهان

- داستان کشته شدن امیر شیخ حسن چوپانی (شیخ حسن کوچک)..... ۱۵۶
- مدارس سلطانیه..... ۱۵۷
- قتل اطفال خردسال..... ۱۵۷
- تیمور گورکانی..... ۱۵۸
- چگونه تیمور لنگ شد..... ۱۶۰
- ساختن کله منارها و قتل عام..... ۱۶۱
- مردم اصفهان به دست سپاه تیمور گورکانی..... ۱۶۱
- شاه اسماعیل اول صفوی..... ۱۶۴
- عامل مهم در پیروزی شاه اسماعیل..... ۱۶۴
- ساعت سازان..... ۱۶۵
- گشاده دستی شاه اسماعیل صفوی..... ۱۶۸
- بی رحمی شاه اسماعیل اول..... ۱۷۰
- علاقه شاه اسماعیل اول به شکار..... ۱۷۱
- واقعه خوردن شیبک خان ازبک..... ۱۷۲
- شاه اسماعیل هم طبع شاعری داشت..... ۱۷۲
- اسارت بهروزه خانم همسر شاه اسماعیل اول..... ۱۷۳
- سکه و مهر شاه اسماعیل اول صفوی..... ۱۷۴
- باده گساری شاه اسماعیل اول در کاسه سر شیبک خان..... ۱۷۶
- جریان مرگ شاه اسماعیل..... ۱۷۷
- شرح حال شاه طهماسب اول صفوی..... ۱۷۹
- شاه طهماسب اول صفوی و قتل..... ۱۸۲
- میر عبدالله خان جد مادری شاه عباس صفوی..... ۱۸۲
- زندانی قلعه قهقهه: شاه اسماعیل دوم..... ۱۸۳
- سلطان محمد خدا بنده، آلت دست زنان حرمسرا..... ۱۸۴
- شاه عباس اول صفوی..... ۱۸۶
- موهوم پرستی شاه عباس..... ۱۸۶
- شاه عباس لب و دهان شاعری را داغ کرد..... ۱۸۶
- جان مردم را فدای شکار می کردند..... ۱۸۷

۱۸۸	احکام مخصوصی که شاه عباس اول در منع یا نوشیدن شراب می داد
۱۸۹	آدمخواران شاه عباس، چيگيین ها
۱۹۰	شاه عباس و کم فروشی کسبه
۱۹۱	شاه عباس شاعری را به زر کشید
۱۹۲	رفتار شاه عباس اول با دروغگویان
۱۹۳	داستان گل عنایت، دلک شاه عباس اول صفوی
۱۹۴	رفتار شاه عباس اول با فقیران و مستمندان
۱۹۶	عاقبت کچل مصطفی، دلک شاه عباس اول
۱۹۷	تأثیر یک تصنيف خوب در شاه عباس
۱۹۸	گناهکار و خبرچين را با هم می کشت
۱۹۹	شاه عباس صفوی و گنج علی خان
۲۰۱	شاه عباس و شیر فروش
۲۰۳	شراب و سياست شاه عباس اول صفوی
۲۰۴	داستان کور کردن خدا بنده ميرزا به دست شاه عباس اول
۲۰۶	قبر شاه عباس
۲۱۳	پسران صفی میرزا
۲۱۴	سام میرزا، پادشاه سفاک عصر صفوی
۲۱۶	به دستور شاه عباس دوم سه زن را در آتش سوزاندند
۲۱۷	علی قلی خان و شاه سلیمان صفوی
۲۱۸	حکومت افغان ها در عصر سلطان حسین صفوی
۲۲۰	قتل عام قزلباش ها در اصفهان به دستور محمود افغان
۲۲۱	بيان احوال قحط در شهر اصفهان از ظلم افغان ها
۲۲۳	تفصيل شمایل اخلاق نادر شاه افشار
۲۲۸	اتفاقات بعد از مرگ کریم خان زند
۲۳۱	دوره قاجاریه و سلسله قاجار
۲۳۱	سلطنت آغامحمدخان قاجار
۲۳۴	مجازات حاج ابراهیم کلانتر
۲۳۶	ارنست ژوبر

۲۳۶	فتنه آغایعقوب، خواجه حر مسرا
۲۳۸	تخت طاووس (بازیگرخانه یا تئاتر دربار همایون)
۲۳۹	حکومت چهل روزه ظل السلطان
۲۴۲	قتل قائم مقام
۲۴۴	گریز حاجی میرزا آقاسی از دارالخلافه
۲۴۶	میرزا آقاسی و حسینعلی خان معیرالممالک
۲۴۹	کور کردن خسرو میرزا و جهانگیر میرزا
۲۴۹	به دستور قائم مقام فراهانی
۲۵۱	نامه التماس آمیز و هشدار دهنده
۲۵۱	مادر شاهزادگان خسرو میرزا و جهانگیر میرزا به قائم مقام
۲۵۳	سرنوشت قائم مقام و فرزندانش
۲۵۵	مادر شاه و حکایت خسرو میرزا
۲۵۶	روزی که امیرکبیر به شدت گریست
۲۵۹	دو شیخ
۲۶۳	باید جنس ایرانی مصرف کرد
۲۶۵	آه امیر اعظم
۲۶۷	عید نوروز در ایران
۲۶۸	امیرکبیر و مسیحیان
۲۶۹	ازدواج با عزةالدوله و شورش نظامیان
۲۷۷	روزنامه وقایع اتفاقیه یادگار امیرکبیر
۲۷۹	بنای مدرسه دارالفنون
۲۸۶	درسی که امیرکبیر به سفیر روسیه داد
۲۸۸	ماجرای قتل امیرکبیر
۲۹۱	عزةالدوله بعد از قتل امیرکبیر
۲۹۴	مدرسه دارالفنون
۲۹۷	شمس العماره و باورهای عامیانه
۲۹۸	رفتن شاه به باغهای سلطنتی و ییلاقهای پشتکوه
۳۰۲	شرفیابی اطبا و شعرا

۳۰۴	شرح مراسم عید اضحیٰ در دورهٔ ناصرالدین شاه قاجار
۳۰۷	مشروطه از دیدگاه ناصرالدین شاه
۳۰۹	تشریفات تعزیه
۳۱۲	ماه صیام
۳۱۵	فرزندان محمد خان والی و ناصرالدین شاه
۳۱۷	توصیف جشن میلاد ناصرالدین شاه قاجار
۳۱۷	از زبان معیرالممالک
۳۱۹	شمس‌العماره
۳۲۱	شمایل ناصرالدین شاه و عادات و خصایل او
۳۲۴	افسانهٔ چنار عباسعلی
۳۲۶	بیزاری ناصرالدین شاه از تملق و چاپلوسی
۳۲۷	بخشش شاهانه
۳۲۸	داستان ببری خان، گریهٔ دربار
۳۲۹	تیر خوردن ناصرالدین شاه در حرم در حال خواندن نماز ظهر
۳۳۲	عشق ناصرالدین شاه به جیران
۳۳۴	خواب ناصرالدین شاه
۳۳۵	ثمرهٔ دانش
۳۳۷	خشم شاهزاده فرهاد میرزا و فرار ملیجک و اطرافیان او
۳۳۸	میرزا عیسی وزیر دارالخلافه مقنی می‌شود
۳۳۹	عملهٔ طرب، نوازندگان دربار ناصری
۳۴۰	خاطره‌ای از معیرالممالک در مورد نوازندگان عصر ناصری
۳۴۲	نقاشی ناصرالدین شاه (از خاطرات محمدعلی فروغی)
۳۴۳	تجارت شاهانه (از خاطرات مرحوم کمال‌الملک)
۳۴۴	قصهٔ گل‌کمر
۳۴۵	پردهٔ اصلاحی و پردهٔ بدلی (از خاطرات محمدعلی فروغی)
۳۴۶	خیره‌سرا زرق‌چشم و گرازپشم
۳۴۷	فرهاد میرزا و حافظ
۳۴۸	قصاص هنگام مطالعه

۳۴۹	روایتی از صاحب فارسنامه ناصری
۳۴۹	مرده زنده می شود
۳۵۰	انتشار تمبر در تهران
۳۵۱	شکست غرور
۳۵۳	آخرین صحبت ناصرالدین شاه
۳۵۳	قبل از به قتل رسیدنش به دست میرزا رضا کرمانی
۳۵۵	یوزباشی و ظل السلطان
۳۵۷	ناصرالدین شاه و کودکان از زبان مرحوم معیرالممالک
۳۶۰	گشایش مجلس مشروطه
۳۶۱	سوء قصد به محمدعلی شاه قاجار
۳۶۳	حادثه بانک استقراضی روس
۳۶۶	قتل اتابک امین السلطان در مقابل مجلس شورای ملی
۳۶۸	کمیته مجازات
۳۷۳	وثوق الدوله
۳۷۴	از تو ای دوست...!
۳۷۶	پادشاه دوازده ساله
۳۷۹	مطالب گوناگون
۳۷۹	کمیته مجازات از دیدگاه سید مهدی فرخ
۳۸۲	محفل اهل صفا
۳۸۴	خطابه مجلس یادبود محمدعلی فروغی
۳۹۱	خیمه شب بازی
۳۹۲	سیاه بازی
۳۹۳	ابوالحسن اقبال آذر (اقبال السلطان)
۳۹۵	ویولن همسایه (از زبان مرحوم روح الله خالقی)
۳۹۶	گاردن پارتی (از زبان مرحوم روح الله خالقی)
۳۹۸	تار یحیی
۳۹۹	پر کردن صفحه گرامافون
۴۰۰	معاصرین مرحوم آقا حسینقلی

۴۰۱	عیادت مرد کَر از فرد رنجور
۴۰۳	آری از این قصه در زمانه زیاد است
۴۰۴	تأسیس بانک ملی
۴۰۶	اعدام دکتر حشمت
۴۰۸	تکذیب ملاقات پدرم با احمد شاه
۴۱۰	مدرّس می آید
۴۱۱	استغنا
۴۱۵	درگذشت مستوفی الممالک
۴۲۳	سلطان احمد شاه و جواهرات سلطنتی
۴۲۵	سرانجام محمدحسن خان قاجار
۴۲۷	علت مرگ ناگهانی عباس میرزا نایب السلطنه
۴۲۹	حاج علی خان حاجب الدله چرا در قتل امیرکبیر شتاب کرد؟
۴۳۱	شاهنامه اهدایی محمد شاه قاجار به امپراتور فرانسه
۴۳۳	قتل امین السلطان اتابک
۴۳۶	یک پرده از زندگانی داخلی مرحوم سلطان احمد شاه
۴۳۹	جریان جنگ های هرات
۴۴۲	مدفن کریم خان زند
۴۴۳	کریم خان مختارالسلطنه و مرد ماست بند
۴۴۵	حمل جنازه ناصرالدین شاه
۴۵۱	دار زدن میرزا رضا کرمانی
۴۵۵	قتل امیرکبیر از دیدگاه حاج مخبرالسلطنه
۴۵۸	ارزیابی شخصیتی شاه اسماعیل
۴۶۵	شاه اسماعیل در تبریز
۴۷۳	سرگذشت ساروتقی
۴۷۴	آغاز کار
۴۷۵	وزارت قراباغ و گنجه
۴۷۷	کامرانی و ناکامی
۴۷۹	وزارت مازندران

وزارت اعظم	۴۸۰
داستان ساروتقی و ساعت ساز سویسی	۴۸۲
از دست رفتن قندهار	۴۸۶
شاه صفی و ساروتقی	۴۸۷
در مجلس انس	۴۸۹
داستان کشته شدن ساروتقی	۴۹۰
پایان کار جانی خان	۴۹۶
گریز حاجی میرزا آقاسی از دارالخلافه	۵۰۱
نامه حاجی به کنت دو سرتیژ، وزیرمختار فرانسه در ایران	۵۰۸
کاغذ حاجی به مسیو کلمباری از حضرت عبدالعظیم	۵۱۱
کشته شدن قوام‌الملک در شیراز	۵۱۴
وقایع سلطنت سلطان آقا محمدخان قاجار	۵۱۷
روزنامه و دبستان	۵۲۷
فتح سومنات	۵۳۱
حرکت سلطان محمود به سومنات	۵۳۵
فتوحات محمود در راه مولتان به سومنات	۵۳۷
بُتِ سومنات	۵۳۹
معبد سومنات	۵۴۴
عقاید هندوان درباره بت سومنات	۵۴۶
تسخیر سومنات	۵۴۷
بازگشت سلطان محمود	۵۵۱
اهمیت سفر سومنات	۵۵۳
همراهان محمود در سفر سومنات	۵۵۵
قصائد شعرا در فتح سومنات	۵۵۶
افسانه‌های لشکرکشی سومنات	۵۵۸
فهرست منابع و مآخذ	۵۶۳

مقدمه

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد
زمانه را سند و دفتری و دیوانی است

با مطالعه تاریخ می‌توان پی برد که چه حوادثی در ترفیع یا تحلیل قومی مؤثر بوده یا چه وقایعی باعث شده تا اوج‌ها یا حضيض‌ها شکل بگیرد. این کاری نیست که هرکس بتواند به سادگی به آن دست یازد. تحصیل چنین نتیجه‌ای متضمن مطالعه و غور در متون تاریخ است. دانشگاه‌ها و مراکز علمی مهم جهان توجه خاص به تاریخ کشورشان دارند. حتی کسانی که می‌خواهند در آن کشورها اقامت دایم بگزینند و متمکن شوند باید تاریخ آن سرزمین را بدانند و امتحان بدهند. چرا؟ برای این که مصایب و مضایق برای ملتی تکرار نشود و آنچه در گذشته اتفاق افتاده عبرتی شود برای آیندگان. تاریخ، اگر مورد تحلیل قرارگیرد یک علم به حساب می‌آید، در غیر این صورت رمانی است که شخصیت‌ها و بازیگرهای آن افراد حقیقی‌اند. غرض از تدوین کتاب حاضر آشنا کردن خوانندگان با مصایب و مضایقی است که در دوره‌های تاریخی گوناگون وجود داشته و نیز جلب توجه به رویدادهای خشن تاریخ که مولود ناهنجاریها و

درازدستی‌ها به ساحت جوامع بشری بوده است. بنابراین آنچه در متن کتاب آمده حقایقی است که از خلال تاریخ ایران برگرفته‌ام و همه آنها مستند اند. منابع مورد استفاده هم از منابع غنی و قابل توجه اند. با توجه به این که هر مورد به طور مستقل انتخاب شده و پیوندی با قسمت‌های قبل یا بعد خود ندارد، بنابراین، خوانندگان می‌توانند هر موضوع را به طور تجربیدی مورد توجه و دقت قرار دهند.

چون ممکن بود گروهی از خوانندگان، خاصه جوانان، ارتباط موضوع‌های مختلف را در نیابند، بر آن شدم که خلاصه‌ای از تاریخ ایران را در مقدمه بیاورم. برای تدوین این خلاصه، که می‌تواند ذهن خواننده را با قسمت‌های مختلف تاریخ پیوند دهد، منابع متقن و قابل استنادی را انتخاب و از آنها استفاده کردم. امید که مورد وثوق خوانندگان قرار گیرد.

ایران باستان

از مردم هشیار بجو قصه تاریخ

از تاریخ ایران باستان اطلاعات دقیقی در دست نیست. منقول است که در سال ۷۰۸ قبل از میلاد دیوکس سلطنت مادها را بنیاد نهاد و در سال ۵۵۰ دولت ماد به دست کورش کبیر منقرض شد. کورش با پادشاه لیدی، کروزوس، جنگید و کار به فتح بابل انجامید. در سال ۵۲۱ داریوش بزرگ سلطنت خود را آغاز کرد. تسخیر بابل، مسافرت داریوش به مصر، لشکرکشی او به کشور سکیت‌ها، تسخیر تراکیه، جنگ ماراتن، فتح مصر در عهد اردشیر سوم، جنگ‌های گرانیک و اربل در زمان داریوش سوم با اسکندر از وقایع مهم این روزگار است.

بالاخره در سال ۳۳۰ یا ۳۳۱ ق م داریوش سوم به قتل رسید. بعد از آن سیزده سال اسکندر در ایران حکم راند و سپس نوبت به سلوکیان رسید. ۱۱۶ سال هم سلوکیان بر ما حکومت کردند. در سال ۲۵۰ ق م آنتیوخوس، سردار سلوکی، شکست خورد و دولت پارت به همت اشک اول شکل گرفت. در روزگار اشکانیان کشور ایران از یک طرف به هند و از طرف دیگر به بین‌النهرین وصل می‌شد. شکست رومیان در جنگ حران و کشته شدن کراسوس در زمان اُرد و شکست آنتوان در روزگار فرهاد چهارم از وقایع مهم این دوره بود.

در سال ۲۲۴ میلادی دولت اشکانی به دست اردشیر بابکان سقوط کرد و دولت ساسانیان تشکیل گردید. در روزگار شاپور اول، مانی ظهور کرد و دین خود را گسترانید. والرین، امپراتور روم، اسیر شاپور گردید. در سال ۴۸۷ م قباد به سلطنت رسید. یک بار خلع شد و دوباره قدرت یافت. او با رومیان جنگید و موقعیت‌های خوبی به دست آورد. در این دوره انوشیروان به سلطنت رسید. او یمن را فتح کرد و در ۵۷۹ م جان سپرد. در سال ۵۸۹ م بهرام چوبینه قدرت را به دست گرفت و هرمز چهارم به قتل رسید. در سال ۵۵۹ م خسرو پرویز روی کار آمد. تسخیر بین‌النهرین، انطاکیه، دمشق، بیت‌المقدس و مصر از کارهای مهم این پادشاه بود. بالاخره خسرو پرویز هم در جنگ با هرقل دستگیر و کشته شد. صلح شیرویه با رومیان، سلطنت شهربراز و کشته شدن او، صلح ایران و روم در زمان پوراندخت و شکست یزدگرد سوم از اعراب در قادسیه در سال ۶۳۰ م و سرانجام جنگ جلول و نهاوند داستان‌ها آفرید و یزدگرد سوم به قتل رسید و در اینجا فصلی در تاریخ ایران بسته و فصلی دیگر گشوده شد.

حملة اعراب

اعراب که از ظلم موبدان و تجمل دربار ساسانی باخبر بودند به سهولت سرزمین ایران را اشغال کردند. شهرها یکی پس از دیگری تسخیر شد. فتح نهاوند آخرین جنگ ایرانیان با اعراب به حساب می‌آید. البته ایرانیان دلیرِ دیلم و طبرستان مدت‌ها استقلال سیاسی خود را حفظ کردند ولی کشمکش‌های مذهبی و نژادی قرن‌ها ادامه داشت. حساب اسلام را باید از حملة اعراب جدا کرد.

ایرانیان با زور شمشیر، اسلام نیاوردند بلکه به میل خود به این دین گرویدند. برای مثال، پس از جنگ قادسیه، حدود چهار هزار نفر از دیلمیان اسلام پذیرفتند و به تدریج دین اسلام بین ایرانیان منتشر گردید. سامان، یکی از اعیان بلخ، نیز در قرن دوم هجری به دین اسلام گروید و در اوایل قرن چهارم حسن بن علی الاطروش مردم طبرستان و دیلم را به اسلام فراخواند و آنها نیز پذیرفتند. در این روزگار، اعراب سرزمین‌های وسیعی را در اختیار داشتند و برای اداره آنها مجبور بودند از ایرانی‌ها استفاده کنند.

در صدر اسلام شخصی به نام مرزبان دیوان مالی تأسیس کرد و تا روزگار حجاج بن یوسف تمام دفتر مالی به زبان فارسی بود و در آن روزگار یکی از اسرای سیستان به نام صالح آن را از فارسی به عربی ترجمه کرد. سلیمان، خلیفه اموی، گفته بود که «عجبا، ایرانیان هزار سال حکومت کردند و ساعتی به ما احتیاج پیدا نکردند، ما صد سال خلافت کردیم و یک ساعت بدون کمک آنها نتوانستیم زندگی کنیم.» با این حال، ایرانیان از ظلم‌های بنی‌امیه در امان نبودند و چه ستم‌ها کشیدند که فقط تاریخ گواه آن است. سرداران عرب، مانند

علی بن عیسی، زیاد بن ابیه، مهلب بن ابی صُفره، زین بن مُهَلَّب و حجاج بن یوسف، آسیاهای خود را درگِردان و خراسان با خون ایرانیان بی‌گناه راه انداختند و، با گندم حاصل از آسیای خونین، نان پختند و خوردند. بعد از آن قیام‌های پی‌درپی و خونین به وقوع پیوست ولی فایده‌ای نداشت. قیام‌های سنباد، استاد سیس، مقنع، به‌آفرید و خرم‌دینان هم نتوانست کاری از پیش ببرد. فقط قیام ابومسلم خراسانی توانست حکومت جابر و ظالم اموی را براندازد. پس از آن بنی‌عباس روی کار آمدند. خلافت بنی‌عباس از سال ۱۳۲ هجری با ابوالعباس آغاز شد و در زمان مستعصم در سال ۶۵۶ ه.ق، پس از چهارصد و سی و دو سال، و خلافت راندن سی و شش خلیفه به پایان رسید. اگرچه امویان دشمن سرسخت ایرانیان بودند، ولی فرقه‌شان با بنی‌عباس این بود که آنها از روشمشیر بسته بودند و آشکارا می‌کشتند ولی بنی‌عباس، با حيله و کید و سپاهکاری، شخصیت‌های بی‌گناه را از دم تیغ می‌گذراندند و آنگاه که جنازه‌شان را به قبرستان می‌بردند، همراه آنها می‌رفتند و زار می‌گریستند.

سفاح، اولین خلیفه عباسی، یعنی ابوسلمه، خلال را که مشهور به وزیر آل‌محمد بود کشت و ابومسلم خراسانی را ناجوانمردانه به قتل رسانید. هارون، خانواده برمکی را پریشان کرد و بعضی از آنها را نابود و اموالشان را غارت کرد. المعتصم دست افشین را از دامان روزگار کوتاه کرد.

عباسیان راه ترکان را به ایران باز کردند و ایران هم تحت سلطه عباسیان قرار گرفت. تنها بخارا، مناطقی از شرق ایران، سیستان، مازندران و گیلان به طور نسبی از آرامش برخوردار بود. بقیه شهرها

جولانگاه تضادها و نزاع‌های مذهبی و قومی یا جلوه‌گاه قدرت‌نمایی‌های شیفتگان جاه و منصب بود. پس از جنگِ امین و مأمون و پیروزی مأمون، طاهر بن حسین، معروف به طاهر ذوالیمینین، در سال ۱۹۸، بغداد را فتح کرد. امین کشته شد و خلافت به دست مأمون افتاد.

اولین حکومت مستقل

در سال ۲۰۵ هجری قمری مأمون به واسطهٔ رشادت طاهر، امارت خراسان را به او تفویض کرد و اولین حکومت نسبتاً مستقل ایرانی پس از دویست سال آوارگی و دربه‌دری ایرانیان در خراسان شکل گرفت.

پس از طاهریان، در روزگار مستعین، خلیفهٔ عباسی، چندی علویان حکومت کردند، به ویژه در سرزمین‌های شمالی ایران. مهم‌ترین شخصیت این قوم حسن بن زید بود^۱ که نسب خود را به حضرت علی^ع می‌رساند و قوم مذکور به همین دلیل «علویان» لقب داشتند. بالاخره نفوذ سرداران دیلمی و آل‌زیار به حکومت علویان خاتمه داد. پس از علویان، صفاریان روی کار آمدند. مؤسس این سلسله یعقوب بن لیث بود که او و برادرانش به شغل رویگری اشتغال داشتند. در این عهد، معتمد سگان خلافت را بر عهده داشت و یعقوب زیر بار او نمی‌رفت. خلیفه هم حکومت یعقوب را غیرقانونی اعلام کرد.

(۱) حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن زید بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابیطالب^ع.

حکومت صفاریان

یعقوب، که به خلیفه و اصولاً به قوم عرب اعتقادی نداشت، در سال ۲۶۲ هـ ق به سوی خلیفه حمله برد ولی با شکست مواجه شد. با این حال، دست از مبارزه با خلیفه بغداد برنداشت. خلیفه، که همچنان از او بیم داشت، شخصی را فرستاد تا او را استمالت کند. یعقوب یک قبضه شمشیر و قدری نان و پیاز طلبید و در حالی که بیمار بود به قاصد گفت: «به خلیفه بگو اگر من بر اثر بیماری از دنیا رفتم، هم او از دست من خلاص می شود و هم من از او، اگر هم زنده ماندم بین من و او این شمشیر حاکم است. اگر فاتح شدم انتقام خود را خواهم گرفت و اگر شکست خوردم به این نان و پیاز اکتفا خواهم کرد.» ولی بر اثر بیماری در سال ۲۶۵ هـ ق در شهر گندی شاپور جان به جان آفرین تسلیم کرد.

پس از صفاریان، سامانیان روی کار آمدند. سامانیان نسبت خود را به بهرام چوبین می رساندند. مقتدرترین پادشاهان این قوم اسماعیل، نصر، نوح، عبدالملک و منصور بودند. فرجام کار اینچنین بود که سرداران لشکر سامانی منصور را نابینا کردند و برادرش عبدالملک را بر تخت نشانند. در زمان او بود که محمود سبکتکین خراسان را فتح کرد و ایلک تُرک وارد بخارا گردید و ماوراءالنهر به دست او افتاد و بالاخره سلسله سامانی در سال ۳۸۹ هـ ق منقرض گردید. حکمرانان این سلسله در ترفیع و ترویج ادب فارسی کمال همت را از خود ابراز داشتند. در این میان مدّتی آل زیار و آل بویه بر پاره ای از سرزمین های ایران، خاصه شمال، حکم راندند. آل زیار اولین سلسله ایرانی است که در مغرب متصرفات سامانیان تشکیل شد.

حکومت دیلمیان

مرداویج و قابوس بن وشمگیر از صاحب‌نامان این دوره به شمار می‌آیند. دیلمیان در جنوب بحر خزر در مرتفعات گیلان کنونی می‌زیستند. طایفه‌ای بودند قوی‌دل که به هیچ وجه زیر بار سلطهٔ عرب نرفتند و تاخت و تازهای اعراب به ایشان، خاصه در زمان حجاج بن یوسف نتیجه‌ای نداشت. آخرین ایشان ابن‌کاکویه ملقب به علاءالدوله است که از مسعود غزنوی در اصفهان شکست خورد. ابوعلی سینا، دانشمند ایرانی، در خدمت همین پادشاه بود.

حکومت غزنویان

حکومت غزنویان با سبکتکین آغاز شد. در روزگار منصور اول سامانی، البتکین غلامی ترک بود که بر لشکر سامان ریاست می‌کرد. او غلامی داشت به نام سبکتکین، که دختر خود را به او داد. بزرگان سپاه، در سال ۳۶۶، سبکتکین را به امیری برگزیدند. سبکتکین حمله به هند را آغاز کرد و پنجاب و بُست و قصاد را زیر سلطهٔ خود آورد. او پسر کوچکش اسماعیل را به جانشینی برگزید. محمود، پسر بزرگ او، با اسماعیل جنگید و گوی حکومت را ربود.

محمود ملقب به یمین‌الدوله بزرگ‌ترین پادشاه غزنوی است. اولین بار نام سلطان به او اطلاق شد. محمود بسیاری از شهرهای هند را تسخیر کرد و جواهرات بسیاری با خود به ایران آورد. بالاخره در سال ۴۲۱ وفات یافت. با وصیت او، فرزند کوچکش محمد به سلطنت رسید. پسر بزرگش مسعود غزنوی که در آن هنگام در اصفهان بود و با علی کاکویه می‌جنگید، خبر سلطنت برادر را شنید. پس به

قصد جنگ به سوی او حرکت کرد. بزرگان لشکر، محمد را بازداشت کردند و مقام سلطنت را به مسعود سپردند. گروهی که جانب محمد را گرفتند «پدریان» و گروهی که جانب مسعود را گرفتند «پسریان» نامیده شدند. طبعاً غلبه با پسریان بود؛ به همین دلیل اموال اغلب پدریان مصادره گردید و بزرگان ایشان، مانند حسنک وزیر، به قتل رسیدند.

در سال ۴۳۱ طغرل و ابراهیم ینال، از بزرگان لشکر سلجوقیان، به نیشابور حمله کردند و در محلی به نام دندانقان با مسعود غزنوی جنگیدند، او را سخت شکست دادند، و سلسله را به احترام جدشان دقاق بن سلجوق، «سلجوقیان» نام نهادند.

حکومت سلجوقیان

طغرل توانست گرگان و طبرستان را به تصرف خود درآورد و ری، اصفهان و آذربایجان را فتح کند. او در سال ۴۴۷ ه‍.ق به بغداد رفت تا به نام خود خطبه بخواند که اجل مهلتش نداد. پس از او عمیدالملک کندی تلاش کرد تا سلیمان بن داوود چغری بیک را به سلطنت برساند و حتی خطبه هم به نام او خواند ولی در میان انبوهی از اختلافات، البارسلان تخت سلطنت را اشغال کرد.

در روزگار البارسلان، جنگی با امپراتور روم، رومانوس^۱، درگرفت. امپراتور با دویست هزار سرباز رومی و گرجی و روسی به طرف قلمرو اسلام آمد و قصد جنگ کرد. ابتدا البارسلان از در آشتی درآمد و

1) Roman'a Diogeme

مهلت خواست، اجابت نشد و پاسخی نه درخور شنید. پادشاه سلجوقی گریزی از جنگ نداشت. در یک روز جمعه، وقتی که خطیبان بر منبر مجاهدین اسلام را دعا می‌کردند، پادشاه در جمعشان گریست و با او همه گریستند. گفت: «هرکس می‌خواهد مرا ترک کند برود؛ با او کاری نداریم. هیچ اجباری ندارد.» تیر و کمان خود را بینداخت، کفن پوشید، شمشیری برداشت و گریزی به دست گرفت و روی به سوی لشکر روم نهاد. چون به نزدیک لشکریان روم رسید از اسب پیاده شد. سر بر خاک نهاد و با دعا از خدا خواست تا در این جنگ پیروز شود. جنگ آغاز شد. مسلمانان در میان لشکر رومیان افتادند. غبار به حدی رسید که نمی‌توانستند دوست را از دشمن بشناسند. در فرجام کار پیروزی از آن‌ال‌ارسلان بود.

در میانه نبرد یکی از سربازان ایرانی امپراتور را دستگیر کرد در حالی که او را نمی‌شناخت. قصد کشتنش کرد. سربازی از رومیان اشاره کرد که این شخص امپراتور است. او را نزد ال‌ارسلان آوردند. ال‌ارسلان امپراتور را عتاب کرد و پرسید اگر پیروزی از آن‌تو می‌شد چه می‌کردی؟ گفت: آنچه از آن بدتر نمی‌توان کرد. پرسید: تو فکر می‌کنی که من با تو چه می‌کنم؟ جواب داد: یا مرا خواهی کشت یا در شهرهای خود به نمایشم می‌گذاری و آنچه در باورم نمی‌گنجد در مقابل باج و مال فراوان می‌بخشیم. ال‌ارسلان گفت: نیت من چنین است. قرار بر این شد که امپراتور هزار هزار و پانصد هزار درم به پادشاه وجه نقد بپردازد، اسیران اسلام را در روم آزاد کند و عنداللزوم در لشکرکشی‌های پادشاه به او کمک کند. سپس ده هزار دینار به امپراتور پرداخت تا توشه راه سازد و به کشور خود بازگردد.

البارسلان در سال ۴۶۵ خواست تا به ماوراءالنهر دست بپندازد. در راه به یکی از قلاع رسید. قلعه بان یوسف نامی بود. بیرون آمد و شاه را دشنام داد. البارسلان که هیچ گاه تیرش خطا نمی رفت قصد کشتن او کرد. تیرش این بار خطا رفت. پایش لغزید و بیفتاد. قلعه بان با کاردی که همراه داشت ضربتی فرود آورد. البارسلان سرانجام به خاطر زخم عمیقی که برداشت، باقی عمر را فرو گذاشت و به دیار باقی شتافت. وی پادشاهی کریم النفس، مسلمان و خوش قلب بود. پس از او ملک شاه به تخت نشست. در این موقع او هجده سال بیشتر نداشت. وزیر مقتدر او، خواجه نظام الملک باعث ترفیع و پیشبرد اهداف این پادشاه شد. خواجه در سال ۴۸۵ در درگیری های مذهبی به دست طرفداران فرقه اسماعیلی به قتل رسید و بالاخره یکی از بزرگ ترین حکمرانان ایشان به نام سلطان سنجر سلجوقی به پادشاهی رسید.

سلجوقیان بزرگ ترین و متنفذترین سلسله ای بودند که بعد از اسلام در شرق جهان فرمانروایی کردند. اینان بیشترین ممالک اسلامی را تحت سلطه خود و یک حکومت مرکزی قرار دادند. تبار این سلسله ایرانی نبود ولی ایشان توانستند خود را با آداب و سنن و اخلاق ایرانیان وفق دهند. باعث تعجب است که چگونه حکومت غزنویان با آن عظمت به اندک روزگار فروپاشید و اقتدارشان در چهارچوب افغانستان و پاره ای از هندوستان خلاصه گردید. اما خواجه نظام الملک توانست شکوه و انسجامی را به ایران بازگرداند. گفتیم که ملک شاه حدود هجده سال داشت که بر اریکه قدرت نشست. در آن روزگار خواجه بزرگ، نظام الملک، تدبیر امور می کرد و

به همین دلیل از شاه لقب اتابکی گرفت. در آن روزگار فتنه‌ها از چپ و راست برمی‌خاست و ملک‌شاه را تهدید می‌کرد ولی همه آنها، از جمله حمله قاورد خان خنثی شد و او به دست ملک‌شاه به قتل رسید. در سال ۴۷۷ حلب به دست ملک‌شاه افتاد و ملک‌شاه در سال ۴۸۰ برای اولین بار به بغداد رفت و دختر خود را به عقد خلیفه عباسی، المقتدی، درآورد. بعد از آن سمرقند و کاشغر را تحت سلطه خود گرفت و بر حمص و شام مستولی شد. در دهم رمضان سال ۴۸۵ که خواجه نظام‌الملک به دست فدائیان اسماعیلی نزدیک نهاوند به قتل رسید، قدرت ملک‌شاه هم رو به زوال نهاد.

نظام‌الملک را می‌توان یکی از مقتدرترین وزرای تاریخ دانست. حاصل این که یک ماه پس از مرگ خواجه، ملک‌شاه هم دارفانی را وداع گفت. پس از ملک‌شاه، برکیارق و برادرانش با پشت سر گذاشتن ماجراهای زیاد تخت را ربودند. مؤیدالملک و فخرالملک، پسران نظام‌الملک، به ترتیب، وزیران برکیارق بودند. در سال ۴۹۸ برکیارق در راه بغداد فوت کرد. او پسرش ملک‌شاه ثانی را جای خود گذاشت. وی قصد عمومی خود محمد کرد ولی سودی نبرد. اسیرگشت و محمد بن ملک‌شاه جای او نشست. غیاث‌الدین محمد در تاریخ ۵۱۱ فوت کرد و هنگام مرگ، پسرش محمود را به جانشینی برگزید. محمود با سنجر که در خراسان اقتدار داشت، جنگید و شکست خورد. عذرخواهی کرد و همه چیز به نفع سلطان سنجر تمام شد.

سلطان سنجر آخرین پادشاه سلجوقی بود و حدود ۶۲ سال سلطنت کرد. بعد از سلجوقیان نوبت به خوارزمشاهیان رسید. نسب خوارزمشاهیان به انوشترکین غرجه ترک‌نژاد می‌رسید. انوشترکین

غرجه در دربار ملک‌شاه بن‌البارسلان سمت طشت‌داری داشت. پس از او در سال ۴۹۱ سنجر پسرش قطب‌الدین محمد را به امارت خوارزم منصوب کرد و لقب خوارزمشاه یافت. پس از او در سال ۵۲۱ آتسز به جای او نشست.

آتسز چند بار یاغی شد و علیه سنجر لشکر کشید ولی شکست خورد و سلطان سنجر او را عفو کرد. در سال ۵۵۱ آتسز دارفانی را وداع گفت. پسرش ایل‌ارسلان جانشین او شد. در آن روزگار قراختائیان که پیرو مذهب بودا بودند به طرف خوارزم حمله کردند. ایل‌ارسلان در مقابل آنها سخت ایستاد ولی در نهایت به سال ۵۶۷ فوت کرد. با فوت ایل‌ارسلان، پسر کوچکش سلطان‌شاه با کمک مادر به جای او نشست. سلطان‌شاه را برادری بود به نام تکش، که با او اختلاف داشت. از قراختائیان کمک گرفت و به طرف سلطان‌شاه رفت. سلطان‌شاه به نیشابور گریخت. مادر او به دست تکش افتاد و تکش او را کشت. تکش و فرزندش یونس خان دو بار علیه خلیفه بغداد، ناصرالدین‌الله، لشکر کشیدند و او را شکست دادند. هیبت آنها همه جا گسترده بود تا این که تکش در سال ۵۹۶ دامن از سرای فانی برچید. با مرگ تکش فرزندش علاءالدین محمد به سلطنت رسید. وی مردی غیور و توانا بود. در آغاز کار و به سال ۵۹۶ شادیاخ را از غوریان پس گرفت. سرخس را فتح کرد و تا مرو و هرات به پیش تاخت. همه جا را زیر سلطه خود درآورد. علاءالدین محمد در سال ۶۰۶ به قصد تصرف ماوراءالنهر لشکر آراست. بخارا و سمرقند را اشغال کرد. در سال ۶۰۷ از جیحون گذشت و گورخان، پادشاه قراختائیان را شکست داد.